وبا موحده وتاء منقوطه بنقطتین از فوق وثاء

وجیم وحاء مهمله دال وذال مهمله ومعجمه وراء وزاء

مهمله ومعجمه وسین وشین مهمله ومعجمه وعین مهمله

وفاء وکاف ولام ومیم ونون وواو وهاء والف و

یاء منقوطه بنقطتین از تحت واین حروف بلیست

کانرا مستفله نیز خوانند ومعنی استفال ضد

استعلاء است پس با انحطاط قریب بیکدیگر

واز این جهت است که اینهارا منخفضه و مستفله

هرد و میخوانند واطلاق مستعلیه و منخفضه بر

حروف نیز از باب تشبیه است وچنانچه در مطبقه

منفتحه ذکر فرع نسبت میان حروف مطبقه

ومستعلیه عموم وخصوص مطلق است زیراکه

استعلا را لازم دارد بدون عکس پس ماده اجتماع
حروف مطبقه است و ماده انتراف خاء و غین
قاف است پنجم مذلقه و مصمته مذلقه حروفی است
که متصف است بصفت اذلاق و اذلاق در لغت بمعنی
سرعت کردن در تکلم است و حروف مذلقه حروفی
است که در وقت تلفظ بسرعت و تندی گفته میشوند
و این شش حرفست سه که سر زبان و اصول دندان
ثنایای علیا ادا میشوند و آن لام و راء مهمله
و نونست و سه دیگر که مخرج آنها در لبست و آن باء
موحده و میم و فاء است و جامع این حروف فر من لب
است و چون تلفظ باین حروف در کمال
سهولت و آسانیست از اینجهت است که در اکثر کلمات

میباشد حتی اینکه هر کلمه چهار حرفی و پنج حرفی که
یکی ازین حروف در این نباشد گفته اند در اصل
عربی نبوده بلکه معربست مثل عسجد و مصمته حروفی
است که متصفست بصفت اصمات و اصمات در
لغت بمعنی سنگین کردنست و مصمت چیزی
را گویند که میان پر باشد و مجوف نباشد و چنین
چیزی ثقیل و گرانست و حروف مصمته حروفیست
در وقت تلفظ بآنها بسهولت و آسانی گفته
نشود بلکه بثقل و سنگینی گفته میشوند یا آنکه
بمعنی سکوتست و چون در بناء کلمه چهار حرفی
پنج حرفی ازینها سکوت کرده اند بایر جعفی که
اکثر کلمات مرکب ازین حروف تنها نمی بندند

بلکه بعضی از حروف انها حروف مذلقه از این جمله
مصمته میگویند و ان بیست و سه حرفست همزه و تا
منقوطه بنقطتین از فوق و ثا مثلثه و جیم و
حا و خا مهمله و معجمه و دال و ذال مهمله و معجمه و
زا معجمه و سین و شین مهمله و معجمه و صاد و ضاد
مهمله و معجمه و طا و ظا مهمله و معجمه و عین و غین
مهمله و معجمه و قاف و واو و هاء و الف و یاء منقوطه
بنقطتین از تحت فصل در بیان صفات غیر مضاده
و عدد ان را باختلاف ذکر کرده اند بعضی مثل شیخ محمد
جزری عدد انرا هفت ذکر کرده قلقله و صفیر و
انحراف و تکریر و تفشی و لین و استطاله و بعضی مثل
حاجب نیز هفت کرده اند و اظهار قلقله و صفیر و انحراف

در ترکیب و لین و سوم و هفت ذکر کرده اند و بعضی زیاد

تی و بعضی کمتر و لکن انچه ذکر میشود هشت است

اول قلقله و ان در لغت بمعنی حرکت دادن

چیز نیست از موضعش و حروف قلقله حروفیست که در

هنگام تلفظ بانها احتیاج افتد بقلقله زبان یعنی

حرکت دادن ان از مخرج تا انکه اواز بر اید و ان حرف شنیده

شود و علت ان احتیاج اجتماع دو صفت است

در ان حروف که شدت و جهر است زیرا که جهر

مانع نفس میشود از جاری شدن و شدت

مانع اواز میشود از جاری شدن و هرگاه

اواز و نفس هر دو حبس شوند و از جریان

بیفتند تا اضطراب تحریک زبان متحقق

[illegible]

حرفی مسموع نمیشود و این اجتماع باعث این ملتبق د

که با شدّت و ضغطه یعنی عصر و فشارش در حالة وقف

واقع شوند و حروف قلقله را مضغوطه نیز می گویند

بهمین جهت انها را بعضی لقلقه نیز گویند و لقلقه

بمعنی آوازیست که در حرکت و اضطراب باشد و بنابر

اطلاق بر این حروف واضح است و این حروف پنج است

قاف و دال و طاء مهملتین و باء موحده و جیم و

جامع این حروف از ترکیب قد طبج و مبرّد کاف را نیز

از حروف قلقله گرفته است و بعضی ردّ کرده اند و علتش

را ذکر نکرده اند و لیکن علّتش اینست که در کاف

جهر و شدّت جمع نیست که احتیاج بقلقله داشته

باشد بلکه از حروف مهموسه شدیده آمده است

[illegible]

صفیریه آنکه جان داریست که در فصل تا بسامی

میرسد و حروف صفیر حروفیست که در هنگام

تلفظ بانها آوازی شنیده میشود شبیه بصفیر

و علتش ان است که در وقت تلفظ بانها آواز

میان دندانهای ثنایا بر میآید و ان سه حرفست

که مخرج انها سر زبان و دندانهای ثنایای سفلی است

که ان صاد و سین مهملتین و زاء معجمه است

ششم لین و ان در لغت بمعنی نرمیست و حروف لین

حروفیست که در وقت تلفظ بانها بسهولت

و اسانی کفته شود بجهت وسعت داشتن مخرج انها

و ان سه حرفست واو و الف و یاء و این سه حرف را حروف

مد نیز کویند ولیکن واو و یاء در وقتی که ما قبل

باشند و حرکت واو ضمه و ما قبل یا کسره بجهت اینکه

در وقت تلفظ قابل کشیدن آواز هستند و مصنف حرف

علت نیز میگویند و بعضی همزه را نیز حرف علت میدانند

و بعضی گفته اند مثل شیخ محمد جزری که حرف لین

واو و یا است در وقتیکه ساکن باشند و حرکت ما قبل

شان فتحه باشد چهارم انحراف و آن در لغت

بمعنی میل کردنست و حرف منحرف حرفی

که در هنگام تلفظ زبان منحرف شود بداخل کام

بالا یعنی خواهد که از مخرج خود بیرون رود و

داخل کام شود و حرف منحرف نزد شاطبی و مکی

و شیخ محمد جزری دو است لام و را مهمله ولیکن در لام

بیشتر زبان طرف دوی آن میل بکام میکند و در را

سر زبان طرف روی ان میل بکام میکند و در راء
سر زبان طرف پشت ان و نزد ابن حاجب و دا
تجسم تکریر آواز در لغت بمعنی اعاده شیء
مکرر کردن اوست و حروف مکرر حرفیست که
زبان در حال وقف از غیر جستن بالعرض و با
سبب ان حروف مکرر شنیده شود و ان منحصر
در راء مهمله مکرر صفت بالقوه راء است یعنی
قابل تکریر است مثل انسان غیر ضاحک که ضاحک
بالقوه اول است و تکریر او غیر صواب و از مکی
ابن کثیر مکی نقل کرده اند که گفته واجب بر
که مخفی کرده اند تکریر را زیرا که اگر تکریر راء
او در راء مشدد را سه دفعه گفته و راء مخفف را

کنند

ششم تفشی است و آن در لغت بمعنی انتشار و پ

راگندگیست و حرف متفشی حرفیست که در هنگام تلفظ

بآن آواز پراکنده میشود و آن شین معجمه نزد

شاطبی و دانی و شیخ محمد جزری و بعضی فا را حرف

متفشی میدانند و بعضی ثاء مثلثه را نیز و

متفشی

بعضی و بعضی ضاد معجمه نیز و بعضی حرف

را چهار میدانند میم و شین معجمه و راء مهمله و فاء

هفتم استطاله و آن در لغت بمعنی طلب طول کردن

و حرف مستطیل حرفیست که در وقت تلفظ

آواز کشیده میشود از اول مخرج تا آخر آن

آن ضاد معجمه است که در وقت گفتن او آواز کشیده

میشود از اول حافه لسان تا آخر آن و حرف

اوار

مبان مستطیر و مدور دا ایست کرد زیحملو و

فیفسه جاری میشود و کشیده میشود

لغت

مشتم صفت البجم هاء و تشریدنا ، و ان در

نیست

عرب یعنی تنگ تنز کمنست و حروف مصوب حر

کرد رکمال خفا بوده باشد و ان منحصر در

کونه

تاء منقوطه بنقطتین از فوق و چون تنك

شدم

موجب خفاء حرفست باین اعتبار مسمی باین اسم

فاعلم بدانکه حرفی از حروف هجا الا ایکه صفت

بعضی

از صفات مضاده و یکصفت نسبتی دارد و

زیاد براین صفت غیر مضاده نیز دارد پس این

جدول مشتمل است بر عدد صفات و بجهت

اسانی دانستن عدد اینها ذکر شد

[illegible]	مجموع صفات حروف تہجی مع ضد کے [illegible]						
همزه	جهر	شدت	انفتاح	استفال	اصمات	[illegible]	حلقی
با	جهر	شدت	انفتاح	استفال	[illegible]	قلقله	شفوی
تا	همس	شدت	انفتاح	استفال	اصمات	[illegible]	نطعی
ثا	همس	رخاوت	انفتاح	استفال	اصمات	[illegible]	لثوی
جیم	جهر	شدت	انفتاح	استفال	اصمات	قلقله	شجری
حا	همس	رخاوت	انفتاح	استفال	اصمات	[illegible]	حلقی
خا	همس	رخاوت	انفتاح	استعلا	اصمات	[illegible]	حلقی
دال	جهر	شدت	انفتاح	استفال	اصمات	قلقله	نطعی
ذال	جهر	رخاوت	انفتاح	استفال	اصمات	[illegible]	لثوی
را	جهر	بین رخوة و شدت	انفتاح	استفال	اذلاق	انحراف	[illegible]
زا	جهر	رخاوت	انفتاح	استفال	اصمات	صفیر	[illegible]
سین	همس	رخاوت	انفتاح	استفال	صمت	[illegible]	[illegible]
شین	همس	رخاوت	انفتاح	استفال	اصمات	[illegible]	[illegible]
صاد	همس	رخاوت	اطباق	استعلا	[illegible]	[illegible]	[illegible]

متصل نباشد و بر ان قیل از سه حرف استعلا

منفصل و قران مجید واقع شده صاد مهمله و ان

سه موضع است ارصاد لمن حارب الله در سوره توبه

مرصادا للطاغین سوره نباء لبالمرصاد در سوره

فجر و طاء مهمله و ان در یکموضع است فهی صاغین

در سوره انعام و قاف و ان در دو موضع است

من کل فرق و کان کل فرق در سوره شعرا و یس

کالطود العظیم در سوره شعرا یلیس در بی

باید تفخیم شود نزد همه قراء مگر در کان فرق که

خلاف است جمعی قایل بتفخیم شده اند و جمعی قایل بتر

شناطبی و شیخ جزری و جمعی دیگر بهر دو وجه

کرده اند و هر دو وجه صحیح است اما ترقیق اولی است

صوت است
زیرا که حرف استعلا معجمه مکسور را عوض نشی
اصلیه
و شکسته نشود دیگر آنکه کسره اصلیه باشد که اگر غیر
متصل
باشد تفخیم باید نمود مثل ارجعوا سیم آنکه کسره
باشد که اگر منفصل باشد تفخیم باید نمود مثل ام ار
تابوا وان ارتبتم و امثال آن دوم را اسم جلال است که الله
مفتوح
واللهم باشد بدانکه اگر در اسم جلال لام است ما قبل آن یا
است یا مضموم یا مکسور را اگر مفتوح یا مضموم
باشد تفخیم باید نمود نزد همه قراء مثل ان الله
جمیع
وجه الله و اگر مکسور باشد ترقیق باید نمود نزد
مثل بالله و قل اللهم و اگر در اسم جلال [illegible]
بی و ورش تفخیم میکند لام را هرگاه بعد از صاد یا طاء
مهمله یا ظاء معجمه باشد بشرط آنکه حروف سه گانه

وسبحانك اللهم
وقال اللهم

[illegible]

مفتوح باشد یا ساکن و لام مفتوح مثل الصلوة
و یصلون و الطلاق و مطلع و ظلم و اظلم و غیر آنها
لام رقیق است نزد کل قراء باب چهارم در بیان حکم استعاذه
و بسمله است و در آن دو فصل است فصل اول در بیان حکم استعاذه
بدانکه قبل از شروع در قرائت قرآن بقول اصح استعاذه
مستحب است و بقول غیر اصح واجب و سبب اختلاف
ورود آیه شریفه است که در سوره نحل است و اذا
قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان
الرجیم که اکثر علما این امر را حمل بر ندب نموده اند
و استعاذه را خواه در نماز و خواه در غیر نماز
مستحب میدانند و بعضی حمل بر وجوب کرده اند و
واجب میدانند و صیغه استعاذه را اعوذ بالله

من الشیطان الرجیم گفتن بجهر آنجهت است آیه شریفه
و اگر لفظی زیاده کند بجهت تیمن پذیرفته گردد کار عیب ندارد
و حلوانی است که استعاذه بلند نباید گفت و آهسته باید شاطبی
از نافع و حمزه نقل کرده است که ایشان آهسته میخواندند
و گفته است که بعضی عمل بآن کرده و لیکن خود بلند
گفتن را اختیار کرده و بعضی دیگر از حمزه نقل کرده اند
که در جمیع قرآن آهسته خوانده است مگر در سوره حمد
که بلند خوانده تا فرق باشد میان اول قرآن و غیر
از ابو عمرو دانی گفته است که ابن خلف نقل کرده و خلاد
صحیح نقل کرده است که حمزه جمیع سر است جهر و اخفات هر دو
را در مذهب حنفیه درست و نقل از نافع مثل شاطبی از بعضی
که مستحسن این است که اگر قرآن را بلند بخواند استعاذه را بلند

بلند

بخوانند را اکر آهسته آهسته تا علما همه قراء جایز میدانند

وقف کردن بر استعاذه و وصل کردن آن با بعد خواه بسمله

دهم

باشد و خواه بغیر بسمله فصل در حکم بسمله اول باید دانست

اکر بسمله در اول هر سوره جزو آن سوره است مکر سوره

توبه نزد جمیع قراء اکر ابتدا بسوره نمایند در

اول هر سوره باید بسمله خواند خلاف است که بسمله

باید خواند یا نه عاصم و کسائی و ابن کثیر و قالون

بسمله خواندن را سنت دانسته اند و باقی قراء ترک

بسمله نموده اند چنانچه در کتب معتبره تجوید مذکور است

و بنا بر خواندن در وصل و قطع آن وجوه محتمله چهار است

وصل سوره ماضیه به بسمله و وصل بسمله بسوره آتیه

و قطع هر دو و قطع سوره ماضیه از بسمله و وصل

بسمله بسوره مستقبله و عکس او لکن وجه سیم حذف

و وجه چهارم ممنوعست و هم چنین بسمله میان اسباع

و سوره وجوهست همین چهارا و لکن همه وجوه جا

و بسمله نزد شروع در اجزاء سوره غیر از جزء اول

بعضی چون شاطبه و ابو عمرو دانی ذکر کرده اند مطلقاً

مخیر است در خواندن و نخواندن و بعضی تفصیل قایل

شده اند و آن اینست که اگر در اوایل آیه اسم جلاله

خواند باسم ظاهر مانند اللهُ لا اله الا هو یا بضمیر یا

مانند هو الاول و الآخر یا بضمیر مستتر مانند یولج

اللیل فی النهار خواندن بسمله احسن او اگر نام شیطان

یا شتر خواه باسم ظاهر مانند الشیطان یعدکم الفقر

یا بضمیر بارز مانند انه مضل مبین یا بضمیر مستتر مثل

بنا بر سہو ما لکتا لمن الناصحین ترک بسملہ احسن است

اگر غیر ان این باشد قاری مخیر است و در اجزاء سورہ توبہ

ترک بسملہ بہتر است تتمّہ مستحب است وصل بسملہ

بہ سورہ فاتحہ و انعام و کہف و انبیاء و سبا و فاطر

و رحمٰن و قمر و الحاقہ و القارعہ و بعضے سورہ علق را

جملہ سورہ کانہ مید انند و سورہ رحمٰن را از ان تمیل

و در صورت رعایت استحباب در بسملہ میان استعاذہ

و سورہ یا میان سورہ و سورہ قبل از ان دو وجہ

جائز است قطع اوّل یا وصل آخر و وصل طرفین و جائز

نیست وصل بسملہ بر نہ سورہ محمد صلعم و قیٰمہ و عبس

و مطففین و بلد و بیّنہ و تکاثر و ہمزہ و ابی لہب

بنا بر ثبوت عدم جواز در بسملہ میان استعاذہ

وسوره دو وجه جایز است وصل اول با قطع اخر و قطع
طرفین ومیان سوره وسوره قبل ازان یکوجه است
قطع طرفین باب بیست و نهم در بیان احکام تنوین ونون ساکنه
است بدانکه تنوین ثابت است در لفظ نه در خط مگر
در لفظ کاین نزد بعضی وثابت است در وصل نه در
وقف ومختص است باخر اسم ونون ساکنه ثابت است در
لفظ وخط در وصل ووقف ومیباشد در فعل واسم
وحرف در وسط کلمه واخر واز برای تنوین ونون ساکنه
هرگاه بعد ازان حرف تهجی باشد چهار حکم است اول
اظهار وان نزد حروف حلق است خواه در دو کلمه
باشند یا یک کلمه مثال تنوین نزد حروف مذکوره عذاباً
اجری ونفس هدا ها ورحیم علیم وعلیما حلیما وعذابا

هذا من الدوان و الله ولی الانعام

غلیظ و علیم خبیر مثال نون ساکنه نزد حروف مذکوره من الله وان

والحر و سیعضون و المنخنقه و اظهار نزد این حروف

بجهه بعد مخرج ایشان از مخرج نون و تنوین ادغام واو

نزد حروف یرملون است در لام و راء بلا غنه خواه

در یک کلمه و خواه دو کلمه مثال تنوین نزد این دو

حرف هدی للمتقین و ثمره رزقا مثال نون ساکنه

وان لم تفعلوا و من ربهم و در شاطبیه و تیسیر

ادغام اجماع شده ولکن بعضی ذکر کرده اند که بعضی

لام و راء ادغام با غنه کرده اند و این اداء کرده اند

از اکثر ائمه قرائت مثل نافع و ابن کثیر و ابی عمرو و ابن

عامر و عاصم و غیر ایشان و در ما بقی با غنه و میم و

نون خواه در دو کلمه باشند یا یک کلمه نزد جمیع

قرّاء مثال تنوین نزد این دو حرف خلقاً مما

وخلقاً نعیش مثال نون ساکنه ومن مال

من نور و در یاء و واو بشرط اینکه در دو کلمه

باشند نزد جمیع قرّاء مگر خلف که راوی حمزه است

پس او به ادغام بی غنّه خواند امّا اگر نون ساکنه

با واو و یاء در یک کلمه باشند مثل بنیان و صنوان

پس باید اظهار نمود نزد همه قرّاء بجهة آنکه

مشتبه بمضاعف نشود و ادغام نزد همه

قرّاء این حروف بواسطه قرب مخرج ایشان است

بمخرج نون و عدم غنّه در لام و راء بجهة شدّت

قرب ایشانست بمخرج نون سیم قلب ان نزد باء

یعنی تنوین و نون ساکنه چون بباء رسند واجب است

[illegible]

قلب نها بمیم و در این هنگام که نون ساکن و

تنوین منقلب بمیم کردند اخفاء با غنه بجای بایر آورند

نزد کل قراء خواه در دو کلمه باشند یا یک کلمه

مثال تنوین نزد با صمٌّ بکمٌ و نون ساکن من بعد

هما اخفاء و آن نزد باقی حروف تهجی است نزد جمیع

قراء خواه در دو کلمه باشند یا یک کلمه و آن پانزده

حرف است تاء و ثاء و جیم و دال و ذال و زاء و سین

شین و صاد و ضاد و طاء و ظاء و فاء و قاف

و کاف مثال تنوین نزد حروف مذکوره جنات

تجری و ظلمات ثلث و خلقا جدیدا و دکا دکا صفوان

ذالک سعیدا زلقا نسلاما سلاما و غفور

شکورا و عملا صالحا و ذریة ضعافا و ترابا

طهوراً و مثل اظلل و من خير يفقروا جل قريب و علوا كبيرا

مثال نون ساكنه نزد حروف مذكوره من تولى و

الانثى وانجينا كم واندادا ومن ذهب و ان لناوان

سخطا الله ولمن شاء والانصار ولمن ضل ومن

ويبصرون ومن فيها ومن قريب ومن كذب و اخفاء

حالتيست ميان ادغام واظهار وفرقش با ادغام آن

که در ادغام تشديد هست و در اخفاء نيست

اخفاء نون ساكنه و تنوين نزد اين حروف مقرر

قرب بعد ايشانست از هر چه از برب بود اخفاء

زيادتر بايد نمود و از جهت آن نون را نزد اين حروف

اخفاء كنند كه نه چون حروف حلق بعيد مخرج دارند

كه اظهار شوند و نه چون حروف يرملون قرب مخرج

دارند حصر که ادغام شوند پس حالتی باید داشته باشد
میان اظهار و ادغام و آن اخفاء است و در حال اخفاء
غنّه لازم است و هیچ یک از قراء ترک غنّه نکرده اند
فرع باید دانست که نون و میم مشدد هر جا واقع
شوند غنّه باید کرد مثل انّ اللّٰه والجنّة ولمّا وعمّا
باب ششم در بیان احکام میم ساکنه و احکامش وقتی
که بعد از آن حروف هجا باشند سه است اول ادغام و آن
وقتی است که نزد مثل خود باشد بلا اختلاف مانند
لاهم من اللّٰه و یاتوکم من فورهم دویم اخفاء و آن
در وقتیست که نزد باء موحده باشد مانند منهم
بعد ذلک و بعضهم ببعض اما در این خلاف است
ابو عمرو دانی و ابن مجاهد و جمع کثیر اخفاء میکنند

وابو الحسن وجمعی دیگر قائل باظهار هستند و اخفا
اولی است سیم اظهار آن نزد باقی حروف حلقی
لیکن نزد واو و یا بلا اختلاف واخفا نزد این دو
حروف جائز نیست زیرا که سامع در وقت اخفاء
نزد این دو حروف فرق نمیکند میان میم و نون پس
واجب است اظهار بجهت عدم اشتباه مانند هم فیها
وعلیهم ولا الضالین و در نزد حروف حلق نیز
بلا اختلاف است مثل ان کنتم ان الله ومن خوف هم
هذا ولهم عذاب وعلیهم حسابا و منهم غیر
وجعلکم خلائف و نزد باقی حروف هجا اکثر خلاف است
اما اکثر قائل باظهار ند و آن اولی است و باقی حروف
هجا با تا و ثا و جیم و دال و ذال و را و زا و سین

شین و صاد و ضاد و طا و ظا و قاف و کاف و لام و

نون و یا مانند انعمت و علیهم ثم و لهم جنات و

جهرهم و لهم دواب و ربهم و جزاء و بینهم ذرید

سائلون و یمشی و انهم صامتون و امطروا مطرا

و هم ظالمون لهم قلوب و یمکرون و املأت و هم

نائمون و هم یوقنون و احکامی که ذکر شد تا آخر

خواه در دو کلمه باشند یا یک کلمه باب هفتم در بیان

احکام هاء کنایه و مراد بهاء کنایه ضمیر مفرد مذکر

غایبه و ما قبلش یا متحرک است یا ساکن اگر متحرک باشد

و مفتوح مثل له یا مضموم مثل اسمه جمیع قراء بضم

خوانده اند و اگر ما قبلش مکسور باشد مثل به جمیع

بکسر خوانده اند و اگر ساکن باشد پس اگر یاء مثل

انسانیه

نیه جمیع قراء بکسر خوانده اند مگر حفص در دو کلمه یکی انسانیه

در سوره کهف و دیگری علیه الله در فتح که بضم خوانده

و اگر غیر ازینها باشد جمیع قراء بضم خوانده اند و آنرا کنایه

میگویند بجهة آنکه کنایه است از اسم غایب و زبری و چهار

صورت دارد اول آنکه ماقبل و مابعد آن هردو متحرک باشد

مثل به انشاء وله الا هو در این صورت جمیع قراء صله

و اشباع کرده اند دوم آنکه ماقبل و مابعد آن هردو ساکن

باشد مثل منه اسمه در این صورت جمیع قرا صله نکرده اند

سیم آنکه ماقبل آن متحرک باشد و مابعدش ساکن مثل

به الله در این صورت هم هیچ یک از قرا صله نکرده اند

چهارم آنکه ماقبل آن ساکن و مابعدش متحرک باشد مثل علیه

اجر در این صورت هیچ یک از قرا صله و اشباع نمیکنند

و بکر این کثیر که در هر دو موضع صله و اشباع کرده است
و حفص که راوی عاصم است با او موافقت کرده در کلمه
فیه مهانا در سورة فرقان و در هیچ موضع دیگر
نکرده و چند کلمه که در قرآنست و ذکر میشود از آن
تا علم مستفید است ازانها یؤده الیک و لا یؤده
در سورة آل عمران و نؤته منها در سورة حم عسق
و قوله ما تولی و نصله جهنم در سورة النساء که حمزه
و بکر و ابو عمرو بسکون هاء خوانده اند و حفص در
این کلمات و کلمه فالقه الیهم در سورة نمل بسکون
هاء خوانده است و در کلمه یتقه در سورة نور ابو عمرو
بکر و خلاد بسکون هاء خوانده اند و حفص بسکون
قاف و کسر ها بدون صله خوانده است و باید معلوم دارد

سوره طه سوسی بسکون هاء خوانده و در کل کلما

ملك کرده ذکر شده قالون بکسر هاء بدون صله خوانده است

دریافته که از او بعضی کسر بدون صله و بعضی با صله

نقل کرده اند و از هشام در جمیع بعضی کسر با صله نقل کرده اند

و از هشام در جمیع بعضی کسر با صله و بعضی بدون صله

نقل کرده اند و باقی قراء در این کلمات بکسر با صله خوانده اند

و یرضه لکم در سوره زمر سوسی بسکون ها خوانده

هشام و دوری بعضی از ایشان نقل کرده اند سکون

و بعضی از هشام ضم بدون صله و از دوری ضم با صله

و حمزه و عاصم و نافع بضم بدون صله خوانده اند و باقی

بضم با صله خوانده اند و خیرا یره و شرا یره در سوره

زلزال هشام بسکون ها خوانده است و باقی قراء

بضم ها با صله و از حمزه و اخاه در سوره اعراف و شعرا
عاصم و حمزه بسکون ها بی همزه خوانند و ابن کثیر
و هشام با همزه و ضم هاء با صله خوانند
و ضم بدون صله خوانند ابن ذکوان با همزه و کسر هاء
بدون صله خوانند و قالون بی همزه و کسر هاء بدون صله
خوانند و ورش و کسائی بی همزه و کسر هاء با صله خوانند

باب هشتم در بیان احکام مد و قصر است و مد
بر دو قسم است لازم و واجب جایز لازم آنست که جمیع قراء
در مد و مقدار مد آن متفق اند و این لازم منقسم
بچهار قسم است بجهت آنکه مقدار مد حال السکت لازم است نزد جمیع
آنست که جمیع قراء در مد آن متفق اند و در مقدار مد
آن مختلف و از او واجب هم گویند بجهت آنکه قصر آن جایز

وجایز است که جایز باشد مدّ آن و قصرش نزد جمیع

قرّاء و حروف مدّ سه است الف لا محاله چون پیش ساکن

و ماقبلش مفتوح است و واو هرگاه ساکن باشد و ماقبلش

مضموم و یا هرگاه ساکن باشد و ماقبلش مکسور

امّا هرگاه واو و یا ساکن باشند و ماقبلشان مفتوح

پس حرف لین میباشند و از برای حروف مدّ مدّ است

که بالذات لازم ایشانست و جایز نیست ترک آن زیرا آن بقدر

یک الف است و از آن در اصطلاح قرّاء قصر میگویند و مدّ

طبیعی و اصلی و ذاتی نیز گویند و مدّ زیاده برین از برای

این حروف نیست مگر هرگاه موجبی و سببی داشته باشد

و سبب دو قسم است لفظی و معنوی سبب معنوی قصد

مبالغه در نفی است این نیست مگر در کلام منفی مثل لا جرم

و ذکر در حروف مد ملفوظ است نه مکتوب [illegible] الف و واو و یا [illegible] اصلی [illegible]

ولا ریب و این سبب اگرچه باتفاق سبب لفظی ضعیف
لیکن فی نفسه قویست و هیچ یکی از قرا زیاده در مثل این
موضع مد نیست مگر حمزه در بعض روایات او از
قبیل آمد تعظیم در مثل لا اله الا انت زیاده
مبالغه نیز گویند و عاصم را مد این نوع مبا
و سبب لفظی بر دو قسم است همزه و حرف ساکن و همزه
یا متصل است بکلمه حرف مد یا منفصل است ازو در
کلمه دیگر است و اگر متصل باشد یا مقدم بر حرف
مد مثل آمن و اوتی و ایمانا یا موخر مثل سا
سوء و سیئ لیس آنکه خواه همزه ثابت باشد یا
تغییر کرده باشد بسبب نقل یا ابدال یا تسهیل
مد تمهید همه مگر نافع بروایت ورش از طریق ازرق

و دلیم جمیع قرّاء از امتد میدهند لیکن در مقدار
اختلاف کرده اند ورش و حمزه مقدار پنج الف و عاصم
را چهار الف و کسائی و ابن عامر و خلف سه الف و
ابوعمرو و ابن کثیر و قالون را دو الف و نصف الف
و منفصل مثل قالوا آمنا و لد الا هو و بان شاء
و بنی اسرائیل پس ابن کثیر و سوسی را ابوعمرو و ابن
بدون خلاف و قالون و دوری را ابوعمرو
بنا بر یک روایت از امتد میدهند و ورش و حمزه پنج
الف و عاصم چهار الف و کسائی و ابن عامر و خلف سه
الف و قالون و دوری را ابوعمرو ابن دو بنا بر یک روایت
دو الف و نصف مد میدهند و حرف ساکن یا سکون
او لازم نیست یا عارضی لازم است که در حال وقف و وصل

مردود باشد و اصل سکون تغیر نکند و آن با مدغم
مانند و لا الضالین و دابة و صاخة یا غیر مدغم
مانند صاد و قاف و میم از فواتح سور و مثل الان
همه قراء در سکون لازم خواه مدغم و خواه مظهر
مقدار چهار الف مد کنند و مد مدغم زیاده از مد
مظهر نیست و عارض آنست که در حال وصل متحرک باشد
و در حال وقف ساکن مثل یومنون و یعلمون و
نستعین همه قرا را درین قسم سه وجه جایز است مد و توسط
و قصر اگر وقف بسکون یا اشمام شود و اگر وقف
بروم شود بقصر خوانند اند و مد اینجا مقدار
الف است و توسط مقدار دو الف و قصر بقدر الف
و آن مد طبیعی است که ذکر شد و مد اولی بعد از آن توسط

بعد از آن قصر و اگر در این قسم حرف لین باشد خواه بعد از

بعد از حرف لین همزه باشد مثل سوء و شیء و خواه غیر

همزه مثل کیفلین وخوف لیس قصر اولی است بعد از آن

بعد از آن مثل دو ریش بعد از حرف لین همزه باشد قصر

جایز نمیدانند بلکه طول و توسط جایز میدانند اگر غیر

باشد قصر نیز جایز میدانند و حرکت لین را در حالت وصل زیاده

از نصف الف مثل غیر هند مکروه است در جائیکه بعد از

حرف لین همزه باشد که در انجا در حالت وصل هم طول

و توسط جایز میدانند و اما عین در فاتحه سوره مریم

و شوری بعضی قراء دو وجه جایز میدانند توسط

و طول و خلاف کرده که آیا طول افضل است یا توسط

بعضی وجهی دیگر طول را افضل میدانند و این اولی

بجهت فرق میان حرف مد و لین و بعضی نقل کرده اند

که قصر کرده اند که قصر هم جایز میدانند و اما میم الم

الله فانحال عمران در حال وصل همه قرا مد و قصر هر

دو جایز میدانند بجهت اینکه حرکت از همزه لفظ جلاله

نقل میکنند بسوی میم پس مد بجهت آنکه حرکت

عارضی است و اعتبار ندارد و قصر بجهت اعتبار سکون

عارض متصور شد بدانکه حروف تهجی که در اوایل سور میباشد

چهار قسم است اول آنکه حروف مد و سکون در آن هست

مثل لام و میم و نون دوم آنکه حروف لین و سکون

در آن میباشد مثل عین و حکم آن مذکور گذشت

سیم آنکه حرف مد در آن بلاسکون مثل طا و را

و این قسم مد ندارد بجهت آنکه سبب مد در آن نیست

چهارم آنکه در آن سکون هست بعد حرف مد مثل الذین

وانیقسم نیز مد ندارد جهت آنکه حرف مد ندارد

فائده باید دانست که مد الفات را در معنی کرده اند

اول آنکه کاتبی که نه تند نویسد و نه آهسته الف نویسد

دوم آنکه انگشتان دست را نه تند و نه آهسته بر هم بگذارد

یا وا کند با تفهیم بیان احکام وقف و کیفیت

چون قاری را ممکن نیست که سوره یا قصه را بیک نفس بتمام

کند و جایز نیست نفس کشیدن میان دو کلمه در حالت

وصل بلکه آن مثل نفس کشیدن در کلمه واحد است لا علاج

باید اختیار کند وقف جهت نفس کشیدن و استراحت

و وقف در لغت بمعنی حبس است و در اصطلاح

نیز ائمه را تعریفات بسیار است احسن آنها اینست که وقف

قطع کردن کلمه است از ما بعد یعنی سکون کردن
بر کلمه و لو فرضا بجهه نفس کشیده و استراحت
کردن به نیت اینکه استیناف کنند قراءترا
از ما بعد حروف موقوف علیه یا از ما قبل آن
واگر به نیت اعراض باشد از آن در عرف قراء قطع
گویند واگر زمان قلیل باشد و نفس کشیده
نشود از اسکت گویند و در این باب سه
فصلست فصل اول در کیفیت وقف است و در وقف
در کلام عرب وجوه متعدده است اما آنچه مستعمل است
نزد قراء نه وجه است اول اسکان مجرد از روم واشمام
وان اصل وقف است زیرا که غرض از وقف
استراحت است و آن در اسکان زیادتر حاصل است

واسکان مجرد جمیع قرّاء بان وقف میکنند دویم
روم وان در لغت بمعنی قصد است ودر اصطلاح ضعیف
کردن صوتست بحرکت بحدّیکه معظم صوت
تمام شود وصوت خفی شنیده شود واعمی انرا
درک میکند بگوش وبعضی از استادان این فن
گفته اند که روم تلفظ ثلث حرکت وانداختن
دو ثلث انست نزد تمام ودر رفع وضم وجرّ
وکسر میباشد ودر نصب وفتح نمیباشد واما
نزد نحاة در جمیع حرکات جایز است سیوم اشمام
در لغت بمعنی بو بانیدنست ودر اصطلاح ضم کردن
شفتین وجسپانیدن دو لب است بعد از ساکن
کردن حرف واین اعمی درک نمیکند بجهة اینکه

بعضی که آن را بی حرکت کند و قوف

بساکنست و بعضی که در وقف با سکان است بحرکت میشود و هر حکمی که در وقف با سکان

بی آن جایز است از طول و توسط و قصر در وقف با شمام نیز جایز

است و در وقف با روم حکم وصل دارد از غیر از قصر جایز

نیست ولیکن در رفع و ضم است و در سایر حرکات نیست

و مراد از رفع و نصب و جر حرکت اعرابی است از ضم و فتح

و کسر حرکت بنائی و وقف بروم و اشمام در حرکت

عارضه خواه متفق علیها باشد یا مختلف فیها

و حرکت میم جمع در مذهب کسیکه میم جمع را ضمه

میدهد و تاء تانیث که در وقف بها بدل شود

ممتنع باشد باتفاق قراء و در هاء ضمیر هرگاه

بیش از او ضمه باشد مانند یعلمه یا کسره

باشد مانند بمرخره یا بیش از آن واو ساکن باشد
مانند ماعقلوه یا یاء ساکن باشد مانند لا بیه رم
و اشمام جایز نیست چنانچه شاطبی و غیره ذکر
نموده اند و هرگاه پیش از آن فتحه باشد مانند
خلقه یا ساکن صحیح باشد مانند عنه یا الف
باشد مانند ما نزلناه جایز است روم و اشمام
و بعضی مطلقا جایز میدانند روم و اشمام در ضمیر
و بعضی مطلقا جایز نمیدانند و بهم روم و اشمام در غیر
از آن صورتی که ذکر شد ابوعمرو کوفیون
که عاصم و حمزه و کسائی اند جایز میدانند چنانچه
بعضی نقل کرده اند و مذهب باقی را نقل نکرده اند
و بعضی جواز آن را برای جمیع قرا نقل کرده اند

چهارم الحاق هاء سکت مثل کتابیه و لم یتسنه
و در حال وصل نیز حکم وقف برای انها جاریست
و حرکت دادن ان غلطست و در قرآن مجید هفت
جا بیش نیست لم یتسنه و اقتده و کتابیه و حسابیه و
و مالیه و سلطانیه و ماهیه و هر گاه ماء استفهامیه
مجرور واقع شود مانند فیم و بم و مم و عم الف
حذف میشود و بزی که راوی ابن کثیر است
بالحاق هاء سکت وقف میکند و سایر قراء
بدون الحاق وقف کرده اند پنجم ابدال و ان بر
سه قسمست اول ابدال تاء تانیث بهاء و تفصیل ان
اینست که کوفیین و ابو عمرو و نافع در وقف تابع
رسم الخط میباشند و از ابن کثیر و ابو جعفر

چیزی در این باب روایت نشده اما علماء نحو بیل
در مذهب ایشان هم موافق آنها که از ایشان نقل
شده عمل میکنند و در تاء تانیث در هر موضع که
بتاء نوشته شده در مصاحف در وقف
بهاء بدل میکنند و اگر بتاء مطول نوشته
شده مانند نعمت و رحمت و غیابت و امرأت
و فطرت و مانند اینها پس ابو عمرو و ابن کثیر و
کسائی بهاء وقف میکنند و در اللات و مرضات
و ذات در ذات بهجه و لات و هیهات کسائی
و بزی بهاء وقف میکنند و ابن کثیر و ابن عامر در
یا ابت هر موضعی که باشد بهاء وقف میکنند و باقی قرا

در این مواضع بتاء وقف میکنند بجهت متابعت

رسم الخط و تفصیل رسم الخط از کتب مطوله

فن ماسبق طلب نمایند پنجم ابدال تنوین منصوب منون

بالف مثل رحیما ابدال همزه مثل یشاء و آیت

بمذهب حمزه و هشام بالف و بعد از اجتماع الفین

یکی حذف میکنند ششم حذف مثل یاء آتانی الله در سوره

نمل که ابوبکر راوی عاصم در حال وقف حذف کرده

بجهت متابعت رسم الخط و همچنین در حال وصل نیز

هفتم اثبات مثل همین یاء که حفص در حال وقف ثابت

کرده است هشتم نقل مثل نقل حرکت همزه شیئ و جزء

و قروء بما قبل و حذفش در قرائت حمزه و ابن

عامر بروایت هشام نهم ادغام مثل اینکه

مذکورات بسر رابعض حرکت ما قبل قلب کنی واولاز
در ثانی ادغام بمذهب حمزه وهشام فصل دویم در احکام
وقف بدانکه وقف بر سه قسم تام وکافی وحسن
چنانچه شیخ محمد جزری علیه بایں طریق تقسیم نموده و بعضی
چهار قسم دانسته اند وقبیح را داخل اقسام کرده
واول احسن است زیراکه کلمه موقوف علیها یا اصلا
تعلق بما بعد ندارد نه لفظا ونه معنی واین تام
زیراکه کلام از حیثیت لفظ ومعنی تمام شد
وبخاطر انتظاری نباشد که شنید مثل وقف بر
مالک یوم الدین وابتدا بایاک نعبد و وقف تام
اکثر در آخر آیات واقع میشود یا تعلق دارد بما
بعد لیکن بحسب معنی نه لفظ واین کافی مینامند بسواسطه

انکه از برای وقف عدم تعلق لفظ بین آیت و محافظت بر حسن

انتظام نمی ماند مثل وقف بر و من قبلک و ابتدا کردن

به و بالآخرة با آنکه تعلق بما بعد دارد لفظاً نه

معنی و از اجنبی میگویند بواسطه آنکه معنی آن

مفهوم می شود و در نفس الامر وقف بر آن

خوب نیست مثل وقف بر الحمد لله و ابتدا از رب العالمین

و در وقف بسم و الله کرده نشد کنند ابتدا آن بما بعد کردن

بهتر است و بسم الله را کرده وقف کنند ابتدا بکلمه

موقوف علیها باید کرد و ابتدا آن بما بعد جایز

نیست و انتها که ایشان قسم مبدا باشد و وقف قبیح

را آن مبدا باشد که معنی مفهوم نشود مثل وقف

بر بسم از بسم الله الرحمن الرحیم و در قرآن مجید

هیچ جا نیست که وقف واجب باشد و هیچ موضع نیست که وقف حرام باشد چنانچه شیخ جزری و غیر او در خود ذکر کرده اند و اینکه علماء قرأت گفته اند که وقف بر فلان موضع خایز نیست مراد آنست که بدون اعاده موقوف علیه وقف نتوان نمود نه آنکه مطلق وقف نتوان کرد بلکه هرگاه اعاده موقوف علیه کنند وقف توان نمود فصل دربیان رموزی که در مصاحف مسطور آید بدانکه رموزی که شیخ سجاوندی علامت وقف قرار داده است شش است لا و م و ط و ج و ز و ص و متاخرین هشت رمز دیگر جهت وقف زیاد کرده اند ق و سکته و قفه و قف و قلے و صلی و صل و کاف کلا علامتی نیست که وقف نتوان کرد

و م علامت وقف لازم است و ط علامت وقف مطلق است

است جائیکه وقف و وصل هر دو جایز باشد اگر وقف

کنند اولی باشد ج و اگر وصل اولی باشد ز نویسند

و ص علامت مرخص است و ق علامت آنست که بعضی

وقف گفته اند و سکته را بعضی بلفظ سکته نویسند

و بعضی س را علامت آن نویسند و قف نیز بمعنی سکته

است و قف علیه الوقف گفته اند قلا قیل لا وقف علیه

وصل علامت آن بود که وقف اولی باشد و صلی علامت

آن بود که وصل اولی باشد و ک علامت کذلک است

یعنی رمزی که پیش از او گذشته است این کلمه نیز حکم کلمه

ما قبل دارد و رموز که علامت وقف نیست هفت است

ع و مع و عف و صب و لب و لی و تبع و هم و صب سنة

شد علامت اینست که وقف تمام شد

علامت عشر کوفیان آیه و علامت خمس ایشان

چون کوفیان علامت عشر و خمس را بحروف

ابجد نویسند و عب علامت عشر اهل بصره است

و خب علامت خمس ایشان آیت و لا ع علامت نشد که

اهل بصره این موضع را آیه میل نکنند و ب

علامت آنست که اهل بصره این موضع را آیه میل نشمرند

باب دهم در بیان احکام ادغام است و ادغام در لغت

بمعنی داخل کردن چیزیست در چیزی چنانکه گویی

ادغمت اللجام فی الفرس یعنی داخل کردم لجام را

در دهن اسب و در اصطلاح تلفظ کردن بدو حرف

است یکحرف مثل حرف مشدد و ادغام بر دو قسم است صغیر

[illegible]

وکبیر صغیر آنست که اوّل حرفین که ادغام میشود در
اصل ساکن باشد و کبیر آنست که اوّل حرفین متحرک
باشد و ساکن شود و ادغام شود و در هر دو مکرری
و هر یک از این نیز فرد و بر دو قسم است تام و ناقص تام آنست
که در ادغام کبیر اشاره بحرکت حرف مدغم و در ادغام
صغیر اشاره بضمه حرف مدغم نشود که ناقص آنست
که در کبیر اشاره بحرکت و در صغیر اشاره بضمه
شده باشد و از برای ادغام شرطی است و سببی و مانعی
امّا شرط آنست که حرفان ملتقی شوند در خط و در لفظ یا در
خط فقط مثل انه هو و از این شرط خارج شد مثل
انا نذیر و امّا سبب آنست که حرفین متماثلین باشند یا متجانسین
یا متقاربین تماثل آنست که متفق باشند در مخرج

در مخرج و صفت مثل ادغام باء موحّده در باء موحّده

و تجانس آنست که متفق باشند در مخرج و مختلف باشند

در صفت مثل ادغام تاء منقوطه بنقطتین از فوق در

طاء مهمله و تقارب آنست که متقارب باشند در مخرج

و صفت و در هیچ یک متفق نباشند مثل ادغام تاء

منقوطه بنقطتین از فوق در ثاء مثلثه و امّا انچه تفصیل

آنست که اوّل حرفین مثل تاء متکلّم باشد چنانچه

آن ذکر میشود و درین باب سه وصل است وصل

اولست در بیان ادغام صغیر است بدانکه ادغام صغیر

در چند موضع متفق علیه است و در چند موضع مختلف

فیه امّا مواضع متفق علیها پس منها اینست

که واجبست ادغام اوّل در ثانی خواه در یک کلمه باشند مثل

لا غير و اگر ما قبلش ساكن و خودش مضموم

يا مكسور يا مفتوح اگر مضموم يا مكسور باشد

در هر حرف ادغام كرده در قاف در من الصيد تناله

ويكاد تميز لا غير و در ذال در من بعد ذلك

وما انزلت و در زا در يريد ثواب ولمن نريد

ثم لا غير و در ظا در يريد ظلما در آل عمران و عاد

ومن بعد ظلمه در مائده لا غير و در زا در يريد

زينته ويكاد زيتها لا غير و در سين در حرف

الاصفاد سرابيلهم وكيد ساحر ويكاد سنا

لا غير و در صاد در في المهد صبيا ومن بعد صلوة

العشاء لا غير و در ضاد در من بعد ضراء در يونس

وفصلت ومن بعد ضعف در روم لا غير و در جيم

در دال و در جالوت و در الخلد جزاء لاغير اكر
مفتوح باشد پس ادغام نكرده مكر در ثاء عدد بر ماكاد
تزيغ و بعد توكيدها لاغير و امّا تاء پس ادغام كرده
است در ده حرف در طاء مثل والصّالحات طوبى لهم
و مانند ان و امّا در الثاء طائفه حذف نقل شده
از او و بعضى اظهار كفته اند بجهت معتل بودن و
بعضى ادغام بجهت قوّة كسره و در ذال مثل والذاريات
ذروا و مانند ان و امّا در ذال الذكر پس خلاف
نقل شده از او و در ثاء مثل بالبيّنات ثم و مانند ان
امّا حمّلوا التّورات ثم و اتوا الزكوة ثم پس خلاف
نقل شده از او و در ظاء در الملائكه ظالمى در النساء
و در نحل لاغير و در ضاد در العاديات ضبحا لاغير و در شين

مد و لکم و یوجهه باید کرد و گاه مثل اصرکم عصانهم
تجبت تجارتهم و قد دخلوا و مانند اینها مگر آنکه
اول حرف مد باشد که در اینجا واجبست اظهار مثل
قالوا وهم و فی یوم چنانچه شیخ جزری و جمعی دیگر
تصحیح نموده اند زیرا که حرف مد را الف مد
طبعی لازمست و ادغام و مد منافی اند و اگر اول حرف
لین باشد باز هم ادغام باید کرد مثل عصوا و ءاووا
و از متجانسین ادغام میشود دال و طاء مثل ظلم
و دال در تاء مثل قد تبین و در بسیاری کتب
مثل شاطبی و غیر آن دال قد ذکر کرده اند و در اینجا
اعم است و دال عبدتم و مانند آن را نیز شامل است
و تاء در دال و طاء مثل اثقلت دعوا الله و قالت

طائفة و طاء در تا در احطت در سورهٔ نمل و بسطت
در سورهٔ مائده و ما فرطت در سورهٔ زمر و ما فرطتم در سورهٔ یوسف
لکن با بقای صفت استعلا و اطباق طاء و درین
حال ادغام ناقص است و از متقاربین ادغام میشود لام
قل و بل و هاء در راء مثل قل رب و بل رفعه الله اما
در بل ران بسکت و اظهار خوانند و در قرآن کلام
هل بر را نرسیده و ادغام میشود قاف در کاف
در الم نخلقکم در سوره والمرسلات لکن در ابقاء
صفت استعلا قاف و ذهاب آن خلافست و
هر دو وجه معمولست و ذهاب اولی است یعنی ترک
صفت استعلا قاف نماید و اما مواضع مختلف فیها
پس از الذال است در شش حرف جیم و زاء و سین

وصاد و ثاء و دال مثل اذ جعلنا و اذ زین و اذ
واذ صرفنا و اذ تبرء و اذ دخلوا که حرمیان نافع
و ابن کثیر باشند و عاصم اظهار میکنند در جمیع
این مواضع و ابن ذکوان در دال ادغام میکنند و
باقی اظهار و خلف در دال و ثاء ادغام میکنند و
باقی اظهار و خلاد و کسائی نزد جیم اظهار میکنند
و باقی ادغام و ابو عمرو و هشام در جمیع ادغام میکنند
و دال قد است نزد هشت حرف جیم و سین و شین
و صاد و ذال و زاء و ضاد و ظاء مثل لقد جاءکم
و قد سمع الله و قد شغفها و لقد صرفنا و لقد ذرأنا
و لقد زینا فقد ضل و فقد ظلم که ابن کثیر و
قالون و عاصم اظهار میکنند در جمیع اینها و ورش

فی صاد و ظاء ادغام میکنند و در بواقی اظهار میکنند

و ابن ذکوان در زاء و ظاء و ذال و صاد ادغام میکند

و در بواقی اظهار میکند و از اخفش تلمیذ ابن ذکوان

نزد زاء نیز اظهار روایت شده و هشام در لقد

ظلمک در سوره ص اظهار کرده و در بواقی ادغام و باقی

قراء نزد این هشت حرف دال را ادغام کرده اند و

تاء تانیث متصله بفعل آن نزد شش حرف جیم و سین

و صاد و زاء و ثاء و ظاء مثل نضجت جلودهم و انزلت

سورة و حصرت صدورهم و خبت زدناهم سعیرا

نمود و کانت ظالمة ابن کثیر و قالون و عاصم اظهار

کرده اند در جمیع و ورش در ظاء ادغام کرده و در بواقی

اظهار و ابن عامر نزد جیم و سین و زاء اظهار کرده

ودر بوئس ادغام وابن ذکوان وهشام در هل
صوامع اختلاف کرده اند ابن ذکوان ادغام
کرده وهشام اظهار وباقی قراء نا (?) نزد این
حرف ادغام کرده اند وکلام هل وبل است نزد
حرف تاء وثاء وسین وزاء وطاء وظاء وضاد
ونون مثل هل تعلم وهل ثوب بل سولت وبل
زین وبل طبع الله وبل ظننتم وبل ضلوا وهل ندلکم
کسائی جمیع اینها ادغام کرده وحمزه درتاء
وثاء وسین ادغام کرده ودرباقی اظهار واز
خلاد در بل طبع الله اختلاف نقل شده
وصاحب تیسیر واثبات ادغام را ترجیح داده
هشام نزد نون وضاد ونزد تاء در ام هل

در سوره رعد اظهار کرده و در بواقی ادغام و ابوعمرو
و در هل تری من فطور در سوره ملک و فهل تری
لهم من باقیه در سوره الحاقه ادغام کرده و در باقی اظهار
و باقی قراء جمیع هشت حرف لام را اظهار کرده اند و بای ساکنه
نزد فاء که ابوعمرو و خلاد و کسائی ادغام کرده اند
و خلاد در و من لم یتب فاولئک مخیر ساخته قاری
را میان اظهار و ادغام و باقی قراء اظهار کرده اند
و فاء نزد باء در نخسف بهم در سوره سبا که
کسائی ادغام کرده و باقی قراء اظهار و لام یفعل
در حالتیکه مجزوم ساکن باشد نزد ذال که ذلک
که ابوالحارث ادغام کرده و باقی اظهار و ذال عذت
و نبذتها نزد تاء که ابوعمرو و حمزه و کسائی ادغام

کرده اند و باقی قراء اظهار و ثاء اورثتموها است
ثاء که هشام و ابو عمرو و حمزه و کسائی ادغام کرده اند و
باقی قراء اظهار و در راء ساکنه است ادغام در لام مثل یغفر لکم
و واصبر لحکم که بروایت سوسی بلا خلاف و بروایت
دوری باختلاف ابو عمرو ادغام کرده و باقی قراء
اظهار و نون یس و ن است در یس والقرآن
و ن والقلم که حفص و حمزه و ابن کثیر و ابو عمرو و قالون
اظهار کرده اند و ورش در اظهار و ادغام نون
اختلاف روایت شده و باقی قراء در هر دو موضع
ادغام کرده اند و دال ارض و کهیعص است در ذال ذکر
و دال یرد است در ثاء ثواب و ثاء لبثت و لبثتم در
تاء که حرمیان و عاصم اظهار کرده اند و باقی قراء

ادغام و نون طسم است در میم در سوره شعراء و قصص
حمزه اظهار کرده و باقی قراء ادغام و ذال اخذت
اخذتم و اتخذت و اتخذتم است در نزد کسانی که حفص و ابن
کثیر اظهار کرده اند و باقی قراء ادغام و باء ارکب
در میم معنا که ورش و ابن عامر و حمزه بلا اختلاف
برنجو و قالون و خلاد با اختلاف اظهار کرده اند و باقی
قراء ادغام و ثاء یلهث است در ذال ذلک که هشام
و ابن کثیر و ورش بلا اختلاف و قالون با اختلاف اظهار
کرده اند و باقی قراء ادغام و باء یعذب است در میم من یشاء
در سوره بقره که ورش بلا اختلاف و ابن کثیر با اختلاف
اظهار کرده اند و باقی قراء ادغام محض و میم در ذکر
ادغام کبیر است و ان نخسف بهم قرائت ابی عمرو اشتراک است

سوسی و بعضی دیگر از قراء این کلمه را ادغام موافقت
کرده اند در ادغام اول بیّت طائفة در سوره نساء
که جمیع رواة ابو عمرو و حمزه تاء را در طاء ادغام کرده اند
دیگر اتعداننی در احقاف که هشام نون را ادغام کرده
در نون دیگر اتمدونن بمال در نمل که حمزه نیز
در نون ادغام کرده سیم ما مکنّی در کهف نیز
ابن کثیر به اظهار خوانده و باقی قراء نون را در
نون ادغام کرده اند چهارم لا تأمنا در سوره یوسف
که جمیع قراء ادغام کرده اند نون را در نون و ادغام
کنند یا حرفی در دو کلمه است یا یک کلمه اگر مثلین متحرک
باشند و در یک کلمه پس ابو عمرو ادغام نکرده است
در دو موضع یکی مناسککم در سوره بقره و دیگر

کرده

ما سلککم در سورهٔ مدثر و در مثل این دو ادغام

مثل جباههم و ظهورهم و مانند اینها و اگر متماثلین

در دو کلمه باشد پس ادغام کرده آید و اگر اول در ثانی خواه

ماقبل آن ساکن باشد یا متحرک در جمیع قرآن مثل فیه

هدی و انه هو و انه یاتی یوم و لیشفع عنده و اذا

تبین لهم و مانند اینها مگر در چند موضع اول

فلا یحزنک کفره در سورهٔ لقمان که ادغام نکرده

بجهة اخفای نون ساکنه دویم هرگاه اول متماثلین

تای متکلم باشد مثل کنت ترابا یا تای مخاطب باشد

مثل افانت تکره یا منون باشد مثل واسع علیم

یا مشدد باشد مثل تم میقات که ادغام نکرده

است در این چهار موضع سیم هرگاه کلمه را اعلال

کرده باشند بعضی اخوبا بر جهت اجتماع متماثلین
شده باشد وانه قرآن مجید در سه موضع واقع
شده ومن یبتغ غیر الاسلام وان یلث ذلک وادبار
لکم که در ایجاد وجه جایز است اظهار بجهة
آنکه معلول است ومعلول ادغام نمی‌شود
وادغام بجهة اجتماع متماثلین وذریا قوم
مالی ویا قوم من ینصرنی اگرچه اظهار جز
نیست ولکن خلافی نیست در ادغام بجهة
آنکه محذوف کلمه است بر اسهاو ده ال لوط
بعضی اظهار کرده اند وعلت را قلت حروف
گفته اند ورد شده است دلیل ایشان بانکه
لک کیدا را اجماع کرده اند بادغام آن وحال

حروف ناسزکنزاست و چنانست که دلیل اد غام

عین الفعل قرار دهند چون الین دجمع

اصل اهل بوده ها را بهمزه و همزه را بالف بدل

شد و بین دجمع را اصل اول بوده واو را بالف

قلب شده چهارم واو هو هرگاه ها او مضموم باشد

مثل هو واو باینا و هو والملک که خلاف

نقل کرده اند از ابو عمرو شاطبی و دانی ادغام

را ترجیح داده اند و بعضی که اظهار کرده اند

حجت آورده اند باینکه واو چون ساکن نشود

بجهت ادغام بمنزله حرف مد است بجهت مضموم

بودن ما قبل آن و هم چنانکه حرف مد را اظهار

باید نمود این واو را بین اظهار باید نمود و

کرده اند این دلیل را بانکه در زمانی نبود ادغام

کرده اند اجماعا و حال آنکه ماقبل یاء مکسور

و در وقت اسکان یاء بمنزله حرف مد است

واما هرگاه هاء ساکن باشد یاء ماقبل واو

غیر از هم باشد مثل فهو ولیهم وخذ العفو

وامر پس خلاف نیست از ابو عمرو در ادغام آن

یغیم واللائی یئسن در سوره طلاق که ابو عمرو

و یاء را حذف کرده وهمزه بیاء بدل کرده و از ادغام

ساکن کرده در یاء یئسن بجهة آنکه اگر ادغام میکرد

لازم میامد اجتماع دو اعلال واگر متقاربین

باشند پس اگر در یک کلمه باشند ادغام نکرده است

در ادغام در اینجا بسیار
و نقل ادغام
از اینجا نیز
خیال کرده
مشهور

مگر قاف را و کاف هر گاه پیش از قاف متحرک باشد
و بعد از کاف میم باشد مثل خلقکم و یرزقکم و اما هر
گاه پیش قاف ساکن باشد و یا بعد از کاف میم
نباشد مثل میثاقکم و یرزقک بین اظهار
کرده است و در طلقکن در سوره تحریم اختلاف
شده است و صاحب تیسیر و شاطبیه ادغام را
ترجیح داده اند بجهت تخفیف چون تثقیلست
بواسطه جمع و تانیث و اگر در دو کلمه باشند ابو عمرو
و شانزده حرف را ادغام کرده است حاء و قاف و کاف و شین
و جیم و شین و ضاد و سین و دال و طاء و تاء و ذال
و ثاء و راء و لام و نون و میم بشرط آنکه اول حرفین
منون نباشد مثل نظیر لکم و مشدد هم نباشد

مثل والحق ورکن و نا خطاب هم نباشد مثل کنت

ساو نا و مجزوم هم نباشد مثل ولم یوت سعة اما

حا پس در سورة آل عمران در فمن زحزح علی

در عین ادغام کرده و در مواضع دیگر اظهار

مثل فلا جناح علیهما غیر ان و اما قاف پس

ادغام کرده در کاف بشرط اینکه ماقبلش متحرک

مثل نا خلق کل شیء و اگر ماقبلش ساکن

باشد مثل و فوق کل ذی علم علیم اظهار کرد

و اما کاف پس ادغام کرده در قاف هر گاه ما قبلش

نیز متحرک باشد مثل و نقدس لک قال و هر گاه

ماقبلش ساکن باشد ادغام نکرده مثل الیک

قال اما جیم پس ادغام کرده در شین در اخرج شطاه

لا غیر و در ربنا ، در ذی المعارج تعرج لا غیر و امّا شین

پس ادغام کرده اند در سین در ذی العرش سبیلا

لا غیر و امّا ضاد پس ادغام کرده در شین در لبعض شأ

نهم لا غیر و امّا سین پس ادغام کرده در زا در النفوس

زوجت لا غیر و در شین در الرأس شیبا خلاف

شده ازاو و صاحب تیسیر ادغام را ترجیح داده

و امّا دال یا ما قبل او متحرّک است یا ساکن اگر متحرّک

باشد در ده حرف ادغام کرده در تا در فی المساجد

تلک لا غیر و در ذال در من بعد ذلک لا غیر و در

سین در عدد سنین لا غیر و در شین در و شهد

شاهد در سورهٔ یوسف و الاحقاف لا غیر

و در صاد در نفقد صواع الملک و فی مقعد صدق

در الساعة شيء و بارلعبه شهداء لا غير و در اثقلت
جئت شيئا فريا بعضي ادغام نقل كرده اند بجهت توقي
كسرة و در جيم مثل و ائلت جلده و مانند آن و در سين مثل
با الساعة سعيرا و مانند آن و در صاد در والصافات
صفا و الملائكة صفا و فالمغيرات صبحا لا غير و در زاء
در و با الآخرة زجرا فالزاجرات زجرا و الى الجنة زمرا
لا غير و اما ذال پس ادغام كرده در سين در فاتخذ
سبيله و در جيم در موضع سوره كهف و در صاد در ما اتخذ
صاحبة لا غير و اما ثاء پس ادغام كرده در پنج حرف در ذال
در و الحرث ذلك لا غير و در تاء در حيث شئتم و
شئتما هر جا كه باشد و در ذي ثلث شعب لا غير
و در سين مثل و ورث سليمان داود و مانند آن و در ضاد در

تؤمرون والحديث تعجبون لا غير و در شين در حيث شئتم

ضیف ابراهیم لا عین و امّا را پس ادغام کرده در لام اگر ما قبلش
متحرک باشد مثل سخّر لنا و مانند آن و اگر ما قبلش ساکن باشد
و خودش مکسور باشد یا مضموم باز هم ادغام کرده مثل کتاب الفجار
لفی والمصیر لا یکلّف الله و مانند آن و اگر مفتوح باشد مثل والحمیر لترکـ
بوها پس ادغام نکرده و امّا لام پس ادغام کرده در را اگر ما قبلش
متحرک باشد یعنی مثل سبل ربّک و مانند آن و اگر ما قبلش ساکن
باشد و خودش مکسور یا مضموم باز هم ادغام کرده مثل الی سبیل ربّک
یقول ربّنا و مانند آن اگر و اگر مفتوح باشد مثل فتسوا ربکم پس
ادغام نکرده مگر قال ربّ و قال ربّکم که را بعد متصل بضمیر باشد غیر یا
متصل که ادغام کرده و همچنین قال رجل و مانند آن و امّا نون پس ادغام
کرده در لام و را اگر ما قبلش متحرک باشد مثل زیّن للنّاس و اذ تأذّن
ربّک و مانند آن و اگر ما قبلش ساکن باشد مثل مسلمین لک با نون در لام

بلی ادغام نکرده است اخط مکرر در ونحن له ونحن لکما ونحن لک در

که باشد که در اینها ادغام کرده است بجهت لین و ضمه نون و انّا

میم پس اخفا کرده است نزد بای اگر بحرکت باشد ما قبلش مثل یحکم

به و مانند آن و قراء این اخفا را ادغام میگویند و این ادغام

نیست بجهت آنکه در ادغام قلب ضرور است و در اینجا قلب نشده است

و اگر ما قبلش ساکن باشد پس اخفا نکرده است مثل ابرهیم بنیه

مانند آن و امّا با پس ادغام کرده است در میم در یعذب من یشاء

هر جا که باشد لا **تتمه** بدانکه یزیدی حکایت کرده است از ابی عمرو

که هر گاه ادغام کرد خواه متماثلین و خواه متقاربین اشمام کرده

بحرکت حرف مدغم کرده است با شما در مضموم و روم در مضموم و مکسور

مگر در میم هر گاه ملاقات کند مثل خود را یا با را و با هر گاه

ملاقات کند مثل خود را یا میم را و در مفتوح اشاره نکرده است

آنتام
وشاطبی تصحیح کرده است این مطلب را و در این صورت ادغام ناقص نه
فائده بدانکه لام تعریف ادغام میشود در چهارده حرف باتفاق
قرّاء تاء وثاء ودال وذال وراء وزاء وسین وشین وصاد وضاد
طاء وظاء ولام ونون واین لام شمسیه میگویند بجهة ادغام
آن در لفظ شمس در چهارده حرف باقی اظهار میشود باتفاق
قرّاء واین لام قمریه میگویند بجهة اظهار آن در لفظ قمر باب
هم در ذکر اختلافات قرائت قرّاء سبعه در سوره مبارکه حمد
واخلاص و اشاره مجملی بتجوید این دو سوره و در این دو فصل است
فصل اول در بیان سوره حمد باید دانست که عاصم و کسائی
مالک بالف خوانده اند که اسم فاعل باشد و باقی قراء ملک
الف خوانده اند که صفت مشبهه است و خلف الصّراط و صراط
را با اشمام صاد بزاء خوانده یعنی خلط کرده صاد را بزاء

چنانکه نه صاد صریح باشد و نه زا صریح و خلاد در الصراط باشمام
خوانده و صراط بصاد خالص و قنبل السراط و سراط هر دو بسین
خوانده و باقی قرا بصاد خالص حمزه علیهم بضم ها خوانده در
هر دو موضع وقفا و وصلا و باقی قراء بکسر ابن کثیر و قالون
بخلاف عنه علیهم را در هر دو موضع بضم میم خوانده اند
و اشباع کرده اند که از او واو حاصل شود و باقی قراء بسکون
میم خوانده اند چون این سوره سبب صحت نماز است باید که سعی
کند که هر حرف را از مخرج مقرر خود اخراج کند و رعایت
تشدید و اعراب به نماید و بین صفات بین انقدر که
حروف از یکدیگر ممتاز شوند کند و رعایت وقف و نظم قرائت نماید
و آنچه مذکور شد از روی وجوب بعمل آورد و بعضی از
استادان فن گفته اند که بر خواننده لازم است که هر کلمه را

که بوصل باید خواند مثل قل اللهم و رسل الله بوصل خوف

و هر کلمه را که بوصل نباید خواند حروف آن کلمه را در حال تلاوت

در آن کلمه تمام کند بعد از آن شروع کند بکلمه دیگری یعنی

چنان نخوانند که حرف آخر کلمه گذشته را قطع کند و حروف اول

کلمه آینده سازد مثل آنکه بوقت سنح را فتیح خوانند و موده بر

رانبینکم گویند و امثال اینها باین نوع تلاوت کردن پیش خبرا

مذموم و ناپسند است چنانکه جمعی از قراء گفته‌اند که باین طریق

تلاوت کند هفت موضع است در سوره حمد که مشابهت با اسم

شیطان که بهم میرسانند اول دلل دویم مرب سیم کیو چهارم

کنع پنجم کنس ششم نعل هفتم نعبل مراد از این کلمات آنست که

دال را از آخر کلمه الحمد قطع نکنند و جزء کلمه لله نکنند که

دلله بشود و همچنین را از کلمه لله جدا نکنند و برب وصل نکنند

که هرسش شود و کاف را از مالک قطع نکنند و حرو یوم را
ندهند که کیوم شود و کاف را از ایاک جدا نکنند و به وکسر
بحسبانند که کنع شود و کاف را از و ایاک را قطع نکنند و ته
نستعین وصل نکنند که کنش شود و تائی را از انعمت جدا
نسازند و به علیهم وصل نکنند که بعل گردد و بائی را از المغضوب
قطع نکنند و بعلیهم وصل نکنند که بعل شود و هرگاه در
اینصور مذکوره چنین خوانند که دلالت و هرسش شود گفته اند
شبیه باسم شیطان بهم میرسانند با اینکه اسم شیطان در سوره
حمد مکتوب نیست و گویا این تاکید و مبالغه از علماء
قرائت که چون صحت نماز بخواندن فاتحه الکتاب کمال
احتیاط در تلاوت بجای آورد که افساد نماز نشود
و همچنین باء بسم الله از مخرج خود که میان دو لب است اخراج

کنند و باید که از نرمی لب که داخل لب است اخراج شود که اگر خشکی
کرببی و ده لب است ادا شود مشتبه بپای فارسی شود چنانکه فارسی زبان
گویند بدر و بیریا مشتبه بمیم شود چنانکه در وقتیکه بسم الله خوانند حظ نیل
بسم الله مسمم الله شود و سعی در رعایت صفیر کنند تا بکمال از مخرج
خود ادا شود و ضاد در رعایت مخرج آن کنند که مشتبه بظاء و
زاء و ذال نشود و متوجه صفت استعلا و اطباق و استطا
او بشود که ضاد بر کشش و گردن بیش است و لفظ جلاله اگر ماقبل
او مکسور است ترقیق کنند و ملاحظه کنند که در راء مشدد تکرار
نشود و هر جا حرف مشددی باشد حرف سابق بر او با
بزنند تا شدت بفعل آید و حرفی که ساکن باشد متحرک
نسازند و حرف متحرک را ساکن نکنند و ضمها و کسرها و
فتحها اگر در این سوره و در قراءت هر جا باشد بنوعی ادا

کنند که اشباع نشود که از ضمه واو و از کسره یاء و از فتحه الف
تولد نشود و در کلمه فتنا رش و صوت زیادت بهم نرسد که از
مخرج نگردد و در محل اخراج کاف احتیاط تمام بکنند که بکاف فارسی
مشتبه نشود و در کلمه نستعین رعایت صفت صفیر در سین
و همس در تاء و استفال در هر دو بکنند تا سین بصاد و طاء
تاء بطاء بدل نگردد و کلمه الصراط و صراط در هر دو موضع
رعایت صفت استعلا و اطباق که صاد و طاء نماید تا صاد
بسین و طاء بتاء بدل نگردد و نون انعمت را اظهار کنند
فصل دهم در بیان سورة اخلاص آمده بدانکه حفص کفوا بضم فاء
و فتح واو بدون همزه خوانند و حمزه بسکون فاء با همزه
در حال وصل و در حال وقف بدل میکنند همزه بواو مفتوحه
بجهت متابعت رسم الخط و باقی قراء بضم فاء با همزه خوانند

وجوه

اندر تجوید این سوره بطریقی است که در سوره حمد گذشت

الکن اوقات در نماز خواندن میشود احتیاط تمام در خواندن این

سوره بکند تا نماز صحیح باشد بی غلط ملا الیها اگر وصل کند

تنوین را که عهد و ترقیق خوانند و اگر در کلمه امر وقف کند

و ابتدا کند بلفظ الله کند در این حال تفخیم قرائت نماید والفا

که در آخر ایشان حرف دال مکتوبست قلقله باید کرد و در حال

وقف قلقله زیاده باید نمود و نون لم یکن در لام له ادغام

بغنه از برای جمیع قراء باید نمود خاتمه در بیان اسامی

قراء سبعه و رواة ایشان و رموز ایشان آنها باید دانست

که قراء سبعه نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر و عاصم و حمزه

و کسائی اند و هر یک از ایشان را دو راوی میباشد

و هر یک از ایشان علیحده استادان و راویان از مرحی علیحده

دار يقال دار الفرح لا يدخلها الا من ادخل الفرح على قلب
السادس
اخيه المؤمنين الحديث قال رسول الله صلعم من قضا حاجة
لاخيه المؤمن قضى الله له سبعين حاجة من حوائج الدنيا
السابع
والاخرة الحديث قال رسول الله صلعم اذا كان في البلد رجل صالح
او امراة صالحة دفع الله البلايا عن اهل ذلك البلد بدعا
الثامن
ئهما الحديث قال النبي صلعم من مشى مع اخيه المؤمن بحاجة
سبعين
حتى كتب الله له بكل خطوة سبعين حسنة ومحى عنه
سيئة من حين يصاحبه الى حين يرجع فان قضيت الحاجة
التاسع
فكانما اعتق ذنوبه كيوم ولدته امه الحديث
قال النبي صلعم من قرا سورة من كتاب الله على قبر من مقابر
المسلمين اعطاه الله ثواب الف نبي ومن ترحم على اهل
مقبرة نجا من النار ومن تكلم بكى عند المقبرة دخل الجنة